

مباحثی در برهان کیهان‌شناختی کلامی



تهیه شده در برهان

t.me/borhan_fa

دلیل حدوث

دلیل حدوث در کتاب‌های فلسفی غرب، با نام «برهان کیهان‌شناختی کلامی»^۱ مشهور گشته است. عبارت «کلامی» منسوب به علم کلام اسلامی است که «شامل بحث در مورد باورهای ایمانی با دلایل عقلی می‌باشد»^۲. نام‌گذاری این دلیل به «دلیل حدوث» ریشه تاریخی داشته و دربارهٔ این است که پیدایش اشیا پس از نیستی‌شان دلالت بر وجود کسی که حادث (پدیدآورده‌شده) نیست، دارد.

«پیتر واردی»^۳ و «جولی آریس»^۴ تاریخچهٔ برهان کلامی را بدین شکل خلاصه کرده‌اند: «این دلیل در مدرسهٔ فلسفهٔ کلامی اسلامی شکل گرفت. اما اخیراً توسط فیلسوف آمریکایی، «ویلیام لین کریگ»^۵، به‌روز شد»^۶. اما «ویلیام لین کریگ» دقت بیشتری نسبت به آن دو در بیان تاریخچهٔ این دلیل دارد، آنگاه که می‌گوید: «اگرچه ریشهٔ این برهان به پیش از [عصر اسلام] بازمی‌گردد، اما برهان کلامی، به‌عنوان حجتی بر اثبات وجود خداوند، در اندیشهٔ ایزدشناسان عرب در قرون وسطی (مسلمانان) نشئت گرفت. همان کسانی که این برهان را به غرب صادر

^۱ The Kalam Cosmological Argument

^۲ ابن خلدون، المقدمة، تحقیق: خلیل شحاده و سهیل زکار، بیروت: دار الفکر، ۲۰۰۱م، ص ۵۸۰.

^۳ Peter Vardy، یزدان‌شناس، نویسنده و سخنران بریتانیایی، متولد ۱۹۴۵.

^۴ Julie Arliss، نویسنده، سخنران و استاد فلسفهٔ دین، بریتانیایی.

^۵ William Lane Craig، نویسنده، ایزدشناس، فیلسوف آمریکایی، پروفیسور فلسفه در دانشگاه هوستون.

^۶ Peter Vardy and Julie Arliss, The Thinker's Guide to God (Alresford, Hants, UK: O Books; Unley, s. Aust.: MediaCom Education, 2003), p.80

کردند تا به موضوعی جدال برانگیز تبدیل شود.^۱

مشهورترین نوع از میان انواع متداول این برهان در غرب، همانی است که «ابوحامد غزالی»^۲ بدان اشاره کرده: «برهان وجود خداوند ﷻ این است که می‌گوییم برای هر حادثی (پدیدآمده‌ای) علتی وجود دارد و هستی نیز حادث است. پس باید برای به وجود آمدنش علتی وجود داشته باشد. مقصودمان از هستی، هر موجودی غیر از خداوند ﷻ است»^۳.

این استدلال بدین ترتیب ارائه می‌شود که:

(۱) هرآنچه وجودش آغازی داشته باشد، علتی دارد.

(۲) وجود هستی، آغازی دارد.

(۳) جهان هستی علتی دارد که همان خداوند است.

ویلیام لین کریگ، دلیل غزالی را برای توضیح درونداشته‌های این‌گونه بیان می‌دارد تا محل جدل با خداناباوران آشکارتر شود:

(۱) هرآنچه پدید آمده، نیازمند علتی است.

(۲) وجود هستی، شروعی دارد:

(أ) پدیده‌های زمانی در هستی وجود دارد.

(ب) پیش از این پدیده‌های زمانی، پدیده‌های زمانی دیگری وجود داشته‌اند.

(ت) امکان ندارد این پدیده‌ها به‌صورت بی‌نهایت و متسلسل

^۱ William L. Craig, *The Kalam Cosmological Argument* (Eugene, OR: Wipf and stock Publishers, 2000), p.i.

^۲ امام محمد غزالی، (۱۰۵۸-۱۱۱۱م)، اصولی، متکلم و فقیه ایرانی.

^۳ ابوحامد الغزالی، الاقتصاد فی الاعتقاد، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۲-۱۹۸۳م، ص ۱۹.

به ماقبل بازگردد.

(ث) وجود زنجیره‌ای بی‌نهایت از اتفاقات، نیازمند چندین محال است.

(ج) پس باید برای زنجیره پدیده‌های زمانی، آغازی وجود داشته باشد.

۳) پس پیدایش جهان هستی علتی دارد که همان خداوند است.^۱

خداناباوران بر دو مقدمه استدلال پیشین؛ یعنی حتمی بودن علیت و غیرممکن بودن تسلسل در گذشته، اعتراض وارد کرده‌اند. از این رو ما باید این اعتراضات را مورد مطالعه قرار داده و میزان توانایشان بر نقض «برهان کیهان‌شناختی کلامی» را روشن سازیم.

* آیا هر اثری، علتی دارد؟

* آیا دلیلی بر وجود جهان هستی پس از نبودش وجود دارد؟

حتمی بودن علیت

استدلال به رخدادها (حوادث) برای بیان ضرورت تصدیق وجود خالق، بر یقینی بودن اصل علیت بنا می‌شود؛ همه چیز و همه پدیده‌ها به وسیله علتی پدید می‌آیند و در صورت نبود علت، وجود به عدم یا عدم به وجود تبدیل نمی‌شود. احتمالاً بیهوده خواهد بود اگر برای این قضیه به دلیل و برهان نیاز داشته باشیم.^۲ هیچ‌کدام از ما سر میز نمی‌نشینند در حالی که منتظر است غذایی بدون هیچ علتی روبه‌رویش ظاهر شود. شخصی که منتظر باشد جیب‌هایش بدون علت پر از پول شود را مشاهده

^۱William L. Craig, *The Kalam Cosmological Argument*, pp.48 - 49.

^۲ چون نیازمان به دلیل برای این قضیه، خودش اثباتی برای قانون علیت است.

نکرده‌ایم. حتی جادوگر نیز به بی‌علت بودن کارهایش معتقد نیست؛ بلکه آن کارها را یا به‌علت مهارتش انجام می‌دهد یا به‌خاطر داشتن نیروی‌های پنهانی؛ که این نیز خودش نوعی علت است.

تنها در دهه‌های اخیر و پس از کشف دنیای زیراتمی^۱، فراگیری قانون علیت به‌صورت علمی دچار تزلزل شد در حالی که پیش از آن هیچ‌یک از فیلسوفان خداناباوری^۲، چنین چیزی نگفته بودند. البته پیشتر اعتراضی فلسفی وجود داشت که علیت را توهم تجربی محض می‌دانست و حتمیت متافیزیکی آن را نمی‌پذیرفت.

آن اعتراض فلسفی چیست؟

مستنداتش کدام است؟

آیا اصلاً امکان طرحش وجود دارد؟

اصول آن اعتراض علمی کدام است؟

آیا موفق شد حقیقت دنیای زیراتمی را بیان دارد؟

آیا بحث پیرامون آن به‌صورت علمی و فلسفی صحیح است؟

شک فلسفی در حتمی بودن علیت

مشهور گشته که: «دیوید هیوم»^۳ در قرن هجدهم میلادی قصد داشت صحت ادعای «هر اثری نیازمند علتی است» یا «هرآنچه پیدایشش آغازی داشته، باید برای پیدایشش علتی وجود داشته باشد» را به‌شکل فلسفی، با شک در حتمیت قانون علیت، نقض کند. بدین شکل که عوامل

^۱ به ذرات کوچک‌تر از اتم مانند، الکترون، پروتون و نوترون، ذرات زیراتمی گفته می‌شود.

^۲ atheism philosophers

^۳ David Hume, (۱۷۷۶-۱۷۱۱م)، فیلسوف تجربه‌گرای اسکاتلندی.

اقتراانی را جایگزین قانون علیت کرده و جبرگرایی منطقی علیت را انکار کرد.^۱ از جمله سخنان دیوید هیوم در این باره این بود که: «شناخت ما نسبت به علل، قطعاً از بداهت عقلی حاصل نمی‌شود؛ بلکه پیوسته از تجربه ما در این باره که چیزهایی خاص، دائماً با دیگر چیزها در ارتباطند، به دست می‌آید»^۲.

نظر ما در مورد این سخن این است:

آیا هیوم قانون علیت را انکار می‌کند؟

بسیاری از مطالعات از حقیقت اختلاف فلاسفه متخصص اندیشه هیوم درباره دیدگاه هیوم راجع به علیت، دچار غفلت شده‌اند، به‌ویژه جانبداری گروهی از آنان از «تفسیر واقعی» دیدگاه هیوم درباره علیت. دیدگاهی که می‌گوید هیوم، قانون علیت را انکار نکرده، بلکه شناخت ما نسبت به علل حقیقی پدیده‌ها در عالم واقعیت را انکار کرده است. هیوم خودش در نامه‌ای که به جان استوارت^۳ در سال ۱۷۵۴م؛ یعنی پس از نوشتن کتاب «کاوشی در خصوص فهم بشری»^۴ (۱۷۴۸م) که در فصل چهارم به پدیده ارتباط تداعی‌گر میان اشیا پرداخته، می‌گوید: «اما اجازه بده به تو بگویم من هرگز این ادعای مسخره که ممکن است چیزی بدون علت پدید آید را نکرده‌ام. من تنها این را گفته‌ام که یقیناً نسبت به اشتباه بودن این ادعا^۵، برخاسته از گمان یا دلیل نیست، بلکه

^۱ David Hume, *An Enquiry Concerning Human Understanding* (Oxford: Oxford University Press, 2007), IV chapter.

^۲ Ibid., p19.

^۳ John Stewart

^۴ An Enquiry Concerning Human Understanding

^۵ که سببیت حتمی نیست = چیزی می‌تواند بدون سبب پدید آید.

از جایی دیگر سرچشمه می‌گیرد.^۱»^۲.

آنچه هیوم در نامه مذکور بیان داشته؛ همان چیزی است که در کتاب «کاوشی در خصوص فهم بشری» بیان داشته است. برای هیوم تشخیص میان «وابستگی افکار» و «امور واقع» مهم بوده. اولی با شهود ذهنی^۳ ثابت می‌شود اما دومی تنها با تجربه به اثبات می‌رسد. به همین دلیل، فیلسوف «آر. سی. اسپرول»^۴ می‌نویسد: «هیوم قانون علیت را انکار نکرده. او اصلاً در مورد آثار بی‌علت یا علل بی‌اثر سخن نمی‌گوید. او به‌جای این، دربارهٔ شناخت یا کشف حقایق مربوط به علل و آثار در عالم تجربی سخن می‌گوید. او همیشه دربارهٔ «عللی که پدید می‌آورند» و آثار «پدید آمده از» علل معین سخن می‌گوید»^۵. اضافه به اینکه هیوم، حقیقتی بدیهی را پذیرفته، آنگاه که می‌گوید: «چیزی بدون علل وجودش، وجود ندارد»^۶. تحلیل هیوم بر علیت، قانون علیت را لغو یا خدشه‌دار نمی‌کند. او بر محدودۀ شناخت تجربی و توان ما در رسیدن به شناخت برهانی، دربارهٔ وابستگی‌های ضروری تمرکز دارد»^۷.

هیوم مغالطهٔ «پس از آن پس به علت آن»^۸ را بررسی می‌کند. پس همراهی بانگ خروس با طلوع خورشید بدین معنا نیست که طلوع خورشید، علت بانگ خروس است. آنچه ما از پدیده‌های هستی می‌بینیم،

^۱ اشتباه بودن این ادعا در فطرت ما وجود دارد.

^۲ J. Grieg, ed., *The Letters of David Hume* (Oxford: Clarendon Press, 1932), 1/187.

^۳ بداهت عقلی = a priori

^۴ R. C. Sproul

^۵ R. C. Sproul, *Not a Chance: the myth of chance in modern science and cosmology*, Mich.: Baker Books, 2000, p.205.

^۶ nothing exists without a cause of its existence.

^۷ Ibid., p.212.

^۸ Post hoc ergo propter hoc

چیزی فراتر از زنجیرهٔ اتفاقات نبوده و اینکه دو رخداد در پی هم می‌آیند، لزوماً بدین معنا نیست که یکی، علت دیگری است. در نتیجه این شک‌گرایی هیومی، علیت را نفی نمی‌کند؛ بلکه تنها قدرت درک انسان نسبت به ارتباط علی میان رخدادها را به دلیل عدم لزوم عقلی وجود علیت میانشان، به رخ می‌کشد. اشتباه هیوم در این بخش است که شناختمان نسبت به علل رخدادها را به‌طور کلی نفی می‌کند؛ زیرا همراهی رخدادها ضرورتاً به معنای ارتباط علی میانشان نیست!

برخلاف آنچه گذشت، خود را ملزم به این قول می‌کنیم که: هیوم حقیقت علیت را نفی می‌کند، تا خود را تابع ادعای خداناباوران که از همان استدلال‌ات هیوم استفاده می‌کنند، کنیم. می‌نگریم که آیا این ادعا ممکن است یا نه؟! با توجه به این نکته که این ادعا در عرصهٔ خداناباوری نوین، تنها مقبولیت اندکی دارد؛ دلیل اصلی آن نیز این است که پذیرفتن این ادعا، تاوان فلسفی هنگفتی در پی دارد؛ زیرا نمی‌توان با «تجربه» و «ملاحظه» قوانین را کشف کرد؛ همچنین اقتران میان «علت» و «اثر» تنها بر عادت دلالت می‌کند و نمی‌توان چیزی علمی بر آن بنا کرد. در حالی که علم مدرن، بر پایهٔ قانون علیت و با تجربه و مشاهده به کشف قوانین می‌پردازد. پس آنچه امروزه به‌عنوان «قانون» می‌شناسیم، همان چیزی است که تجربه‌های پی‌درپی آن را تأیید کرده است.

برهان هیوم

می‌توان مذهب هیوم را به‌صورت زیر خلاصه کرد:

- (۱) تمامی افکار متمایز، از یکدیگر جدا هستند.
- (۲) علت و اثر، دو مفهوم مختلف هستند.
- (۳) تصور پیدایش چیزی، بدون تفکر در علتش، آسان است.
- (۴) تمایز میان علت و اثر ممکن بوده و موجب تناقض و

محال بودن نمی‌شود^۱.

فیلسوف ملحد «جی. مکی»^۲، همان ادعای هیوم را به‌عنوان اعتراضی بر برهان کیهان‌شناختی بیان کرده و می‌گوید: «همان طور که هیوم بدان اشاره نموده، مطمئناً می‌توان آغاز را برای پدیده‌ای بی‌علت تصور کرد و اگر آنچه امکان تصورش را داریم، هنوز محال باشد، به‌ناچار باید برای اثباتش دلیلی ارائه کرد»^۳.

حجیت تصور

عمده استدلال هیوم در رد وابستگی میان علت و اثر، همان امکان تصور اثر بدون علت است. «تصور» اینجا صرفاً تخیل ذهنی مجرد^۴ است نه تصور عاقل^۵ به‌معنای ایجاد ایده ذهنی سازگار^۶ اما این ادعایی بدون قطعیت است؛ زیرا امکان «تصور کردن» فساد منطقی قطعی وجود دارد، پس «تصور کردن» امکان ذهنی، موجب امکان متافیزیکی یا حقیقی نمی‌شود. خود مکی – با وجود نگرش تندش – به آن اقرار نموده و می‌گوید: «تصور امکان پیدایش چیزی از عدم، بدون علت، بسیار سخت

^۱ G.E.M. Anscombe, "Whatever Has a Beginning of Existence Must Have a Cause": Hume's Argument Exposed" in *Analysis* Vol. 34, No. 5 (Apr., 1974), pp.148-149.

^۲ L. Mackie, *J. L. Mackie*, (۱۹۱۷-۱۹۸۱م)، واقع‌گرا، شک‌گرای اخلاقی و فیلسوف استرالیایی.

^۳ J. L. Mackie, *The Miracle of Theism* (Oxford: Clarendon Press, 1982), p.89.

^۴ خیال پردازی = imagination

^۵ to conceive

^۶ عبارت هیوم چندان برایمان مهم نیست، بلکه مفهوم اندیشه‌ای که مقصودش بوده اهمیت دارد.

^۷ Edward Feser, *The Last Superstition: A Refutation of the New Atheism*. Electronic copy.

است؛ هرچقدر هم که در درک تصادف، قوی باشیم»^۱.

حجیت تصور از اساس مشکل دارد؛ زیرا آنچه شخصی تصور می‌کند، چه بسا دیگری تصور نکند، پس تصور چه کسی حجت است؟! چرا تصور او حجت است؟! چه بسا شخص چیزی را بر غیر حقیقتش تصور کند، پس چگونه تصورش می‌تواند حجت باشد؟!

بلکه باید به هیوم بگوییم: گمان می‌کنی که ما تنها همراهی رخدادها را دیده و علت را نمی‌بینیم و به دلیل این همراهی، علت را فرض می‌کنیم؟ در مقابل ما نیز ادعای امکان تصور پیدایش رخداد بدون علت را نمی‌پذیریم؛ زیرا - همان‌گونه که می‌گویی - علت دیده نمی‌شود. پس اگر ندیدن علت، دلیل بر نبود دلیل بر آن است، به همین شکل، نبودش «در تصور مجرد»، دلیل بر نبودش به صورت وجودی نیست.

به عبارت دیگر، ما حق داریم بپرسیم آیا واقعاً می‌توانیم پیدایش چیزی بدون علت را تصور کنیم؛ چون نهایتاً بتوانیم پیدایش چیزی بدون علتی ظاهری را تصور کنیم، اما این بدان معنا نیست که ما آن را بی‌علت تصور کرده‌ایم. پس عدم تصور علت، همان تصور رخداد بدون علت نیست^۲. اگر جلوی ما ناگهان چیزی ظاهر شود، هرگز نخواهیم گفت: بدون علت است. هرگز هیچ‌یکمان هیوم و ادعاهایش را به یاد نخواهد آورد، بلکه تمام تلاشمان را خواهیم کرد تا علتش را تصور کنیم و در صورت نتوانستن، به این سخن اکتفا می‌کنیم که: اکنون علتش را نمی‌دانیم، بی‌آنکه امکان علم به علت در آینده را انکار کنیم.

^۱ J. L. Mackie, *The Miracle of Theism*, p.126.

^۲ See G.E.M. Anscombe, 'Whatever has a beginning of existence must have a cause': Hume's argument exposed,' in her *Collected Philosophical Papers*, Volume I (Basil Blackwell, 1981).

وابستگی علی میان شناخت و واقعیت

خطای منهجی هیوم، اساساً در این است که در هنگام حکم کردن بر دو اندیشه ذهنی متمایز، میان دو بخش معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی، دچار اختلاط گشته. شناختمان نسبت به تمایز دو چیز (بخش معرفت‌شناسانه) دلالت بر نفی رابطه حتمی واقعی میان آن دو چیز ندارد (بخش هستی‌شناسانه). بنابراین احساسمان نسبت به تمایز، ذاتاً دلیلی بر عدم ارتباط میان پدیده‌های هستی نیست.^۱

فیلسوف «بروس رایسناخ»^۲، خطای هیوم را با مثال صفحه‌ای با ضخامت یکسان، فرورفته از یک سو و برآمده از سوی مقابل، تصویرسازی می‌کند. روشن است که به صورت ذهنی، امکان تصور برآمدگی صفحه از یک سو بدون توجه به فرورفتگی از سوی دیگر را داریم. همان گونه که امکان تصور فرورفتگی را از سوی دیگر، بدون تصور برآمدگی از سمت مقابل داریم. آیا این باعث می‌شود که هیچ وابستگی قطعی‌ای میان فرورفتگی و برآمدگی صفحه وجود نداشته باشد؟ شکی نیست که وابستگی میانشان حتمی است؛ چراکه فرورفتگی صفحه از یک سو، به علت برجستگی از سوی دیگر است و برعکس. بدین صورت ادعای هیوم مبنی بر نفی قطعیت وابستگی میان دو پدیده، به دلیل امکان تصور انفصالشان، ساقط می‌شود.^۳

^۱ Bruce R. Reichenbach, *The Cosmological Argument: A Reassessment*, (Springfield, Ill.: C. C. Thomas, 1972), p.59.

^۲ Bruce Reichenbach, پژوهشگر حوزه فلسفه دین، نویسنده، دارای ۴۳ سال سابقه تدریس فلسفه در کالج آکزبورگ.

^۳ Ibid., pp.58 – 59.

بطلان ذاتی

هیوم قانون علیت را رد می‌کند؛ چون از دستهٔ امور واقعی^۱ است، نه مرتبط با اندیشه‌های انتزاعی مانند ریاضیات و هندسه؛ پس همیشه از ممکنات^۲ است، نه از ضروریات. اما اعتراض هیوم نیز از ممکنات بوده و ضروری نیست؛ زیرا مربوط به امور واقعی است نه ضروریات فکری^۳. پس در این حالت نمی‌توان به این ادعا احتجاج کرد مگر اینکه دلیلی بر آن اقامه شود!

علیت در نفی اصل علیت!

شخص نمی‌تواند بر بطلان قانون علیت دلیلی بیاورد مگر اینکه دلیلی عقلی یا تجربی بر بطلان علیت اقامه کند. برهان اقامه‌شده نیز نمی‌تواند صحیح باشد مگر اینکه در قالب علیت بوده و میان مقدمات و نتیجه‌اش، ارتباطی باشد. پس وقتی برهان نفی قانون علیت، بر اصلی علی برپا گشته، این ادعا خودش خودش را نقض می‌کند^۴، زیرا علیت را برای ابطال علیت، پذیرفته است. «بن‌رشد» در این مورد می‌گوید: «عقل چیزی بیش از درک‌کنندهٔ موجودات به‌وسیلهٔ عللشان نیست و با این ویژگی از سایر حواس پنج‌گانه جدا می‌شود. پس هر کس علل را انکار کند، عقل را انکار کرده است. شناخت کامل این آثار تنها با شناخت عللشان حاصل می‌شود. پس انکار این اشیا در واقع ابطال و انکار علم است؛ زیرا باعث می‌شود که هیچ‌چیز واقعاً شناخته‌شده‌ای وجود نداشته

^۱ matters of fact

^۲ contingent

^۳ Timothy A. Mitchell, David Humes Anti - Theistic Views: a critical appraisal (Lanham, MD: University Press of America, 1986), pp.99 – 100.

^۴ self-defeating

باشد؛ اگر وجود داشته باشد هم باید بدان شک داشت. نه برهانی وجود خواهد داشت و نه اصلاً تعریفی. کسی که این ادعا را پایه‌گذاری کند و هیچ علمی را ضروری نداند، مجبور است بپذیرد که این قولش نیز قطعی و ضروری نیست»^۱.

توهم معرفتی نفی علیت

ادعای نفی علیت میان واحدهای هستی بر اصل «اتمیسیم معرفتی»^۲ بنا گشته. بدین معنا که وجود، از حیث کوچ‌ترین واحدهایش، ناهمگن و پراکنده است. این دیدگاه باعث ابطال هر تلاشی برای اثبات علل ذاتی در هستی می‌شود.

طبیعت ادعاشده واحدهای وجود، مخالف آن چیزی است که از وجود می‌شناسیم؛ زیرا اشیا در هستیمان به صورت پراکنده و ناهمگن پدیدار نمی‌شوند، بلکه ما آن‌ها را یقیناً و بی‌پرده، بی‌آنکه ذهن گمان ناهمگنی، ناپیوستگی یا ارتباطات تصادفی کند، می‌بینیم. پس نفی علیت میان پدیده‌های پیوسته و منظم جهان، به حس یا واقعیت اتکا نداشته و نمی‌تواند محل نظر باشد مگر هنگامی که پژوهشگر اول فلسفه ماهیت اتمی روابط هستی را بپذیرد.

علیت، مبدئی متافیزیکی

علیت، صرفاً ادعایی تجربی نیست بلکه حقیقتی است فراتر از تجربه؛ زیرا از اصل وجود حقیقی اشیا گرفته شده؛ زیرا ماهیت شیء محدود، نیازمند بودنش به چیزی دیگر برای هست شدن از نیست و نیست شدن از هست است. پس نفی علیت در وجود، مانع اندیشیدن عقل بشری و

^۱ ابن رشد، تهافت التهافت، تحقیق: سلیمان الدنیا، القاهرة: دار المعارف، ۱۹۷۳م، ص ۷۸۵.

^۲ epistemological atomism

تعاملش با اندیشه‌ها و واقعیات خواهد شد. همانند قانون هویت و قانون عدم تناقض که بدونشان هیچ جایگاهی برای معنا و فهم و فعل هوشمند در هستیمان وجود نخواهد داشت.

ترجیح بدون ترجیح‌دهنده

وجود یک چیز یا تغییرش از حالتی به حالت دیگر^۱ - در صورتی که آن چیز ازلی نباشد - نظراً همواره ممکن بوده و عقلاً هیچ راهی برای ترجیح یکی از زمان‌ها بر دیگری وجود ندارد مگر با فرض یک ترجیح‌دهنده. این ترجیح‌دهنده یا باید داخل آن چیز باشد یا خارج از آن. اگر داخل آن باشد، تناقض رخ می‌دهد؛ زیرا وجود قدرت خلق کردن در یک چیز را قبل از پدید آمدنش فرض کرده‌ایم. مانند اینکه بگوییم زمین می‌توانسته خودش را پیش از پیدایشش از عدم، پدید آورد که بدهتاً باطل است. پس لازم است بگوییم: علت آفرینش، خارج و از حیث زمان، پیش از آن چیز است؛ به‌خاطر آنچه گفتیم و به‌خاطر اینکه وجود آن چیز را بر عدمش ترجیح دهد. این همان چیزی است که علمایمان در سخنانشان با عنوان «بطلان ترجیح، بدون ترجیح‌دهنده» مطرح نموده‌اند.

نفی علیت، نفی وجود است

وجود مادی، چیزی جز اشیای عالم مادی (کوه و رودخانه و پرنده و ...) نیست و «چیز» در وجود، تنها با صفات و خصایصش به تصویر کشیده و اشیا تنها با اختلاف صفات و خصایصشان، از یکدیگر متمایز می‌شوند. پس اگر ما علیت در این عالم را انکار کنیم، در واقع با این انکار، صفات و خصایص اشیای هستی را نفی کرده‌ایم؛ زیرا تمامی اشیای موجود را از نظر صفاتشان، یکسان فرض کرده‌ایم و هنگامی که ما این خصایص

^۱ هست شدنش از نیست یا نیست شدنش از هست.

را انکار می‌کنیم، در واقع ما حقیقت اشیای مادی هستی را انکار کرده‌ایم. بدین صورت که این اشیا را بی‌اثر و مساوی با یکدیگر دانسته‌ایم. در نتیجه تعریف ماهیت و شناخت حدود اشیا، با هیچ انجام می‌گیرد. وقتی ماهیت و حد را انکار کنیم، در حقیقت وجود را به عدم نسبت داده‌ایم که فساد این قضیه واضح، مخالف با معلومات عقلی و ادراکات حسی است.^۱

پس علیت بخشی از ماهیت وجود فیزیکی و مادی است؛ زیرا به ماهیت شیء تعلق دارد؛ یعنی: بدون آن، شیئی شیء نمی‌شود؛ پس علیت یکی از ضروریات این است که شیء، وصفی ذاتی داشته باشد و هرچیزی که صفت ذاتی نداشته باشد، نمی‌تواند خودش باشد.

تجربه سازنده است یا یابنده؟

اعتراض هیوم که می‌گوید تجربه، مفهوم علیت را در ذهن ما کاشته، با اینکه می‌گوییم تجربه، حقیقت علیت - که خود قانونی مستقل از تجربه است - را کشف کرده، در تعارض است؛ زیرا فراگیری علیت باعث نگشته که عقل، علیت را کشف کند، بلکه تنها باعث کشف وجود فهم سابق آن در شعور گشته؛ دقیقاً همان گونه که تعاملان با اشیا هستی، تقدم حقایق ریاضی را آشکار می‌سازد.

دنیای میکروسکوپی و سرشت اشیا

اثر اشیا بر یکدیگر در زمان هیوم، از طریق مشاهده کلی و تجربه شناخته می‌شد. مثلاً میان بنزین که آتش را مشتعل می‌سازد و آب که آتش را خاموش می‌کند، نمی‌شد تفاوت دقیقی فهم کرد؛ زیرا هر دو مایع بوده و ظاهرشان علت تفاوتشان را آشکار نمی‌ساخت. اما با پیشرفت علم

^۱ ابن رشد در رد نفی‌کنندگان علیت ذهنی می‌گوید: «علل ذهنی: تنها راه درک موجودات، درک آن است؛ زیرا واضح است که اشیا دارای ذات و خصایصی هستند.»

و اختراع میکروسکوپ، دریچهٔ مشاهدهٔ تفاوت‌های ریز میان اشیا و علل اثرشان، در مقیاس اتمی بر مردم گشوده شد. همان گونه که علل اساسی بیماری، سرایت و ... که پیش از این، علت قابل‌درکی جز اقتران برایشان وجود نداشت، شناخته شد.

در نهایت، آیا خداناباوران، آن‌گونه که ادعا می‌کنند، باور دارند هیوم میخ خلاص را بر تابوت علیت کوبیده است؟ گمان نمی‌کنم این‌گونه باشد، آن هم به سه دلیل:

(۱) خداناباوران خودشان همین که از دنیای کتاب و نوشتن مقالات خارج می‌شوند و به دنیای واقعیات برمی‌گردند، ادعای عدم‌حتمی بودن علیت را نادیده می‌گیرند؛ مثلاً هیچ‌یک از آنان وقتی حقی از شان پایمال می‌گردد، در دادگاه به عادت یا اقتران احتجاج نمی‌ورزد، بلکه علل را به صورت کاملاً قاطع و بدون کوچک‌ترین شکی می‌پذیرد!

(۲) عموم خداناباوران معتقد به مذهب علم‌گرایی^۱ هستند، به همین خاطر اعتقاد دارند تنها راه شناخت حقیقت، همان علم است و علم تنها با درک علل، حقیقت را درک می‌کند؛ یعنی با شناخت علل، به کشف قوانین می‌پردازد. پس بدون علل، قانونی نیز وجود نخواهد داشت. به همین دلیل، تا علل را نپذیرند، مذهبشان برپا نخواهد شد!

(۳) بسیاری از خداناباوران در هنگام بررسی قضیه ی «آزادی اراده» - در اعتراض به عدالت الهی - به حتمی بودن قوانین وجودی برای نفی آزادی ارده ی انسان و تایید جبرگرایی اندیشه و رفتار انسانی، استدلال میکنند، با توجه به اینکه بدون پذیرش علیت، نمیتوان به جبرگرایی

^۱ scientism

نفی علیت، نفی عقلی است که خودش دستاوردِ ترتیبِ علیّ اندیشه‌هاست. همچنین نفی هستی نیز هست، بدین صورت که باعث نفی ماهیت اشیا و اعراض می‌شود.

شک علمی در حتمی بودن علیت

چالش علمی قانون علیت، با پیشرفت مطالعات اتمی و زیراتمی یا آنچه با نام «مکانیک کوانتوم»^۱ شناخته می‌شود، آغاز شد؛ - طبق ادعای خداناباوران - پژوهش‌ها نشان می‌دهد که «ذرات مجازی»^۲ در هستی، بدون هیچ دلیل مشخصی پدیدار و ناپدید می‌شوند. بدین معنا که علیت، در این مقیاس کوچک منتفی است. این قضیه اجازه می‌دهد بگوییم ممکن است هستی در مجال کوانتوم ابتدایی، بدون علت پدید آمده باشد.

مؤمنین این مذهب، همان معتقدان به مذهب «کیهان‌شناسی کوانتومی صدفی»^۳ هستند که به دو دسته تقسیم می‌شوند: نخست آنان که معتقدند پیش از هستی، خلأ کوانتومی وجود داشته و دوم کسانی که معتقدند هستی از عدم محض پدید آمده - که عده اندکی هستند - از بزرگترین پشتیبانان گروه نخست، سردمدار این مذهب کیهان‌شناسی، «ادوارد تریون»^۴ و «لاورنس کراوس»^۵، و برای مذهب دوم، فیلسوف

^۱ Quantum mechanics

^۲ virtual particles

^۳ shell quantum cosmology

^۴ Edward Tryon

^۵ Edward P. Tryon, "Is the Universe a Vacuum Fluctuation?", in Nature 246, 1973, (5433): 369-397.

^۶ Lawrence Krauss

^۷ مهم است توجه کنیم که کراوس، اخیراً در مناظرات و کنفرانس‌هایش تأکید داشته به پیدایش هستی

فیزیک‌دان، «کوئنتین اسمیت»^۱، گوینده: «تصور عاقلانه‌تر این است که ما از هیچ، به‌وسیله هیچ و برای هیچ آمده‌ایم»^۲ و شیمی‌دان خداناباور، «پیتر اتکینز»^۳ که این تصور تصادفی درباره شروع هستی را این‌گونه خلاصه می‌کند: «در ابتدا هیچ بود؛ خلأ محض، نه مکان خالی. نه مکان وجود داشت و نه زمان؛ زیرا این مربوط به پیش از زمان است. هستی بدون شکل و خالی بود.^۴ تصادفاً ارتعاش پدید آمد و چندین نقطه، از هیچ پدیدار شد و وجودش را از الگویی که شکلش داد، گرفت و آغاز زمان مشخص شد. از عدم محض و بدون کوچک‌ترین دخالت خارجی، وجود آغازین در وجود ظاهر شد.»^۵ را برشمرد.



از عدم محض، ایمان دارد!

^۱ Quentin Smith

^۲ William Craig and Quentin Smith, *Theism, Atheism, and Big Bang Cosmology* (New York: Oxford University Press, 1993), p.135.

^۳ Peter Atkins

^۴ اتکینز در این سخنش درباره پیدایش هستی، به اقتباس از زبان تورات پرداخته. (سفر تکوین/۱-۲).

^۵ Atkins, *The Creation* (Oxford: W. H. Freeman, 1981), p.119.